



بهینگی در متن: محرک‌های پیش‌انگاری

محمد دبیرمقدم^{*۱}

جواد احمدزاده کلات^۲

مقاله پژوهشی

چکیده

دستور زبان، نظامی دوسویه - گوینده‌محور و شنونده‌محور - است که معنا و صورت را به یکدیگر پیوند می‌زند. متن نیز محصول این نظام و دوسویه است. در این پژوهش، در چارچوب کاربردشناسی بهینگی دوسویه بلوتنر (۱۹۹۸ و ۲۰۰۰) و تقویت آن توسط نظریهٔ ربط اسپربر و ویلسون (۱۹۹۵)، نقش‌نماهای گفتمان زبان فارسی در دو فیلمنامهٔ اصغر فرهادی بررسی و تعریف جدیدی از نقش‌نمای گفتمان ارائه گردید. بهینگی در متن، با بهره‌گیری از میزان تأثیرات شناختی و میزان تلاش پردازش آنها به‌عنوان محدودیت، تبیین شد. مشخص شد نقش‌نماهای گفتمان با تولید بافت به‌وسیلهٔ پیش‌انگاری، رساندن مخاطبان به تأثیرات شناختی و کاهش زمان پردازش آنها، منجر به تولید ربط بهینه می‌شوند. گوینده به کمک نقش‌نماها پیام خود را در کوتاه‌ترین و مؤثرترین شکل ممکن انتقال می‌دهد تا شنونده نیز پیام را سریع و صحیح دریافت کند؛ در واقع بهینگی متن، نتیجهٔ اعمال فرایند بهینگی در تولید و تفسیر متن به‌صورت همزمان و دوسویه است.

کلیدواژه‌ها: کاربردشناسی زبان، نظریهٔ ربط، نظریهٔ بهینگی، بهینگی دوسویه، پیش‌انگاری.

✉ mdabirmoghaddam@gmail.com

۱- استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران*

✉ ahmadzadehj@yahoo.com

۲- دانشجوی دکترای زبان‌شناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

۱- مقدمه

هدف از تولید هر متن، درک آن توسط مخاطبانش و در نتیجه شکل‌گیری ارتباط است. از این‌رو، دو فرایند تولید متن و تفسیر متن باهم و توأمان پیش می‌روند. در واقع تولیدکنندگان متن از همان ابتدا دائماً به این پرسش پاسخ می‌دهند که آیا مخاطبشان محصول آنها را درک می‌کند یا خیر؛ به بیان دیگر، تولید همواره بر اساس تفسیر و تفسیر بر اساس تولید است. ارتباط که هدف غایی تولید متن است، همیشه در بستری خاص شکل می‌گیرد؛ این بستر، بافت (context) نام دارد. در این راستا، ایجاد بافت و بستر مناسب برای انتقال پیام، نقش کلیدی و تعیین‌کننده در هدایت مخاطب دارد. تولید و تفسیر متن با فرایند ایجاد بافت همراه هستند و هر سه همزمان پیش می‌روند. بافت، واقعیتی روانشناختی دارد و شامل تمام فرض‌هایی است که از منابع مختلف در ذهن گوینده و مخاطبش بازنمایی می‌شوند (اسپربر و ویلسون، ۱۹۸۶)؛ از جمله این فرض‌ها، پیش‌انگاری‌ها هستند که گویندگان به‌طور غیرمستقیم در معرض مخاطبانشان می‌گذارند تا آنها پیام را به درستی درک کنند. از این‌رو، زبان انسان به‌عنوان اصلی‌ترین ابزار ارتباطی‌اش به عناصر واژگانی و ساخت‌های زبانی‌ای به نام محرک‌های پیش‌انگاری (presupposition triggers) مجهز شده است که به او کمک می‌کنند چنین فرض‌هایی را در مقام گوینده، انتقال دهد و در مقام مخاطب بازیابی و دریافت کند. از جمله عناصر زبانی که وظیفه‌ی انگیزش چنین فرض‌هایی (پیش‌انگاری‌ها) را بر عهده دارند، نقش‌نماهای گفتمان (Discourse markers) هستند. موضوع نقش‌نماهای گفتمان، توجه پژوهشگران زیادی را در حوزه‌های مختلف زبان و غیرزبان مانند سیاست، جامعه‌شناسی، روانشناسی و رسانه، به خود جلب کرده است اما بررسی نقش آنها در پدیده «بهینگی در متن» و به‌ویژه در انگیزش پیش‌انگاری‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

هدف نگارندگان این مقاله، بررسی کارکرد نقش‌نماهای گفتمان در انگیزش پیش‌انگاری‌ها و نقش این عناصر در بهینگی متن است. در پژوهش حاضر با مینا قرار دادن متن دو فیلم‌نامه «جدایی نادر از سیمین» و «گذشته» از اصغر فرهادی به‌عنوان پیکره پژوهش، برای یافتن پاسخ به دو پرسش «بهینگی در متن چگونه است؟» و «نقش‌نماهای گفتمان، چگونه منجر به تولید متن بهینه می‌شوند؟» انجام شده است. فرضیه‌های متناظر با پرسش‌های پژوهش عبارت از این هستند که بهینگی در معناشناسی و کاربردشناسی، فقط در سطح واژه و جمله قابل بررسی است و این که نقش‌نماهای گفتمان فقط در برقراری روابط صوری در متن و برقراری انسجام شرکت دارند و خوش‌ساختی یک متن به خاطر انسجام صوری آن است. این پژوهش، یک پژوهش توصیفی - تحلیلی است و در آن چند سکانس دارای نقش‌نمای گفتمان از دو فیلم‌نامه یاد شده را مورد بررسی قرار داده‌ایم. نقش‌نماهای گفتمان بر اساس تعریف جدیدی که بر اساس نظریه ربط (Relevance Theory) است از متن فیلم‌نامه‌ها استخراج شده‌اند. چارچوب نظری این پژوهش «کاربردشناسی بهینگی دوسویه» بلوتنر (۱۹۹۸، ۲۰۰۰ و ۲۰۱۶) و بلوتنر و همکاران (۲۰۰۶) و نظریه ربط اسپربر^۱ و ویلسون^۲ (۱۹۸۶ و ۱۹۹۵) است. پژوهش حاضر از آن جهت اهمیت دارد که: اولاً تمام پژوهش‌هایی که در حوزه کاربردشناسی بهینگی به‌ویژه

1. Sperber
2. Wilson

نسخه اصلی آن انجام شده‌اند در سطح واژه و گاهاً در سطح جمله بوده‌اند؛ بنابراین این پژوهش با بکارگیری اصول نظریهٔ ربط در کاربردشناسی بهیئگی در سطحی فراتر از جمله عمل می‌کند و می‌تواند نتایج مفیدی داشته باشد. ثانیاً، با در نظر داشتن این که متن، محصول مشترک و هم‌زمان دو ذهن (یعنی تولیدکننده و تفسیرکننده) است، با بکارگیری توأمان کاربردشناسی بهیئگی و نظریهٔ ربط، که هر دو به جنبه‌های شناختی و ارتباطی متن توجه ویژه‌ای دارند، فرایندهای تولید و تفسیر متن را با نگاهی متفاوت و جزئیات بیشتری نه توصیف، بلکه تبیین می‌کنیم. چرا که در حوزهٔ بررسی متن، غالب رویکردها به‌خصوص رویکردهای انسجام محور و پیوستگی محور، جنبهٔ ساختاری و ظاهری داشته و نتوانسته‌اند به همه پرسش‌های این حوزه به درستی پاسخ دهند.

۲- پیشینهٔ پژوهش

نقش‌نماهای گفتمان از دیرباز مورد توجه پژوهشگران بوده‌اند که پژوهش‌های استفانوس^۱ (۱۵۲۹) و دیواریوس^۲ (۱۵۸۸) در زبان یونانی از آن جمله‌اند (به نقل از بونیفازی، ۲۰۱۶). این پژوهش‌ها بر داده‌های اکثر زبان‌های دنیا و حتی زبان‌های اشاره مانند گابارو لویز^۳ (۲۰۲۰) انجام شده‌اند. اما مطالعات جدی و نظام‌مند از دهه‌ی هفتاد میلادی شروع شده و با انتشار کتاب شیفرین (۱۹۸۷) با عنوان نقش‌نماهای گفتمان، سنگ بنای پژوهش‌های بعدی این حوزه هم نهاده شد. این مطالعات، با رویکردهای مختلف و موضوعات مختلف انجام شده‌اند که به بررسی برخی از جدیدترین آنها می‌پردازیم.

پژوهش‌های خارجی

بیچینگ^۴ (۲۰۱۶: ۱) در کتاب نقش‌نماهای کاربردشناختی انگلیسی بریتانیایی معتقد است اگرچه نقش‌نماهای گفتمان معنای گزاره‌ای ندارند اما چرخ تعاملات اجتماعی را روغن‌کاری می‌کنند. او با بررسی طبقات مختلف اجتماعی و جنس‌گوشوران به این نتیجه می‌رسد که تفاوت‌های زیادی بین آنها و استفاده از نقش‌نماهای گفتمان وجود دارد. کریلی^۵ (۲۰۱۸) نقش‌نماهای گفتمان زبان انگلیسی و فرانسه را از جنبهٔ روانی (fluency) و ناروانی (disfluency) گفتار مورد پژوهش قرار داده است. در این پژوهش مشخص شد که برخلاف نظر برخی که معتقدند استفاده از آنها نشان دهندهٔ ضعف گوینده است و حتی آن را نشانه اختلال می‌دانند، نقش‌نماهای گفتمان نقش مهمی در روانی و درک کلام دارند و نشانهٔ قوت مشارکان است. فورکو^۶ (۲۰۲۰) به جای پرداختن به ویژگی‌های زبانی نقش‌نماهای گفتمان، به ارتباط آنها با سایر حوزه‌های کاربردشناسی زبان و به‌خصوص ترجمه و موضوعات انتقادی (critical) و تحلیل گفتمان انتقادی پرداخته است.

1. Stephanus
2. Devarius
3. Silvia Gabarro-Lopez
4. Kate Beeching
5. Ludivine Crible
6. Peter B. Furko

مطالعات پیشین داخلی

نورا (۱۳۹۴) در پژوهش «بررسی نقش‌های گفتمانی - کاربردشناختی کاربرد امتیازی نقش‌نماهای گفتمان در زبان فارسی عامیانه» دو نقش‌نمای گفتمان فارسی یعنی «حالا» و «آخه» را در کاربرد امتیازی آنها مورد مطالعه قرار داده است. او معتقد است که از این نقش‌نماها برای برجسته‌سازی اطلاعات قبلی و پیش‌زمینه‌سازی دیدگاه گوینده استفاده می‌شود. حتی‌زاده (۱۳۹۶)، در مقاله خود با عنوان «تأثیر نقش‌نماهای گفتمان «واو» و «فاء» در تحلیل معنی آیات قرآن» که بر روی آیات قرآن انجام داده و به این نتیجه می‌رسد که «فاء» مخاطب را دعوت به استدلال می‌کند و «واو» انسجام صوری متن و انسجام معنایی را به‌دست می‌دهد. آرام و مشکین فام (۱۳۹۷) در مقاله خود با عنوان «بررسی پیکره‌بنیاد گفتمان‌نمای «خب» در زبان فارسی» به بررسی نقش‌نمای گفتمان «خب» در گونه زبان گفتاری فارسی پرداخته‌اند. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که «خب» هم در فرانتش متنی و هم در فرانتش بینا فردی شرکت دارد.

۳- چارچوب نظری

نظریه بهبینی (Optimality Theory) اولین بار توسط پرنس^۱ و اسمولنسکی^۲ در سال ۱۹۹۱ در دانشگاه آریزونا و از قلب زبان‌شناسی زایشی جوانه زد (دبیرمقدم، ۱۳۹۵: ۶۸۸). پس از پذیرفته شدن در واج‌شناسی و پاسخ گفتن به بسیاری از مسائل آن، وارد دیگر حوزه‌های زبان مانند کاربردشناسی زبان شده است که پژوهش‌های بلوتنر (۱۹۹۸، ۲۰۰۰ و ۲۰۱۶)، ون روی^۳ (۲۰۰۴) و بنز^۴ (۲۰۱۱) گواه این ادعاهاست.

اسمولنسکی و لژاندر (۲۰۰۶) معتقدند که نظریه بهبینی بر اساس دستور هماهنگ (Harmony Grammar) و از تلفیق سطح نمادین ذهنی (abstract symbolic level) دستور زبان و سطح عصبی-پردازشی (neural computational level) آن شکل گرفته است. همانند دستور هماهنگ، در نظریه بهبینی هم فرض بر این است که صورت‌های روستاختی از سازش بین محدودیت‌های (constraints) جهانی که تخطی‌پذیر هستند به‌وجود می‌آیند. در نظریه بهبینی برخلاف دستور زایشی چامسکیایی، هیچ قانون کلی وجود ندارد و فقط محدودیت‌ها هستند که هم‌چون صافی (filter) عمل کرده و ساخت‌های بهینه را از بین گزینه‌های تولید شده انتخاب می‌کند. بنابراین در این نوع دستور، د ستور، د ستوری بودن یک ویژگی ذاتی برای گزینه‌ها به حساب نمی‌آید، بلکه نسبی است و نسبت به سایر گزینه‌ها سنجیده و در نهایت انتخاب می‌شود (بنز، ۲۰۱۱).

در نظریه بهبینی، دستور زبان تابعی (function) است از درونداد تا برونداد، به همراه مجموعه‌ای مرتبه‌بندی‌شده از محدودیت‌های تخطی‌پذیر (پرنس و اسمولنسکی، ۱۹۹۳؛ مک‌کارتی، ۲۰۰۲). این

-
1. A. Prince
 2. P. Smolensky
 3. R. Van Rooy
 4. A. Benz

محدودیت‌ها جهانی هستند و تفاوتشان در زبان‌های مختلف فقط در مرتبه‌بندی آنهاست و برخلاف دیگر نظریه‌های زایشی، منعطف (soft) و تخطی‌پذیر هستند؛ در این نظریه، رابطه‌ی درونداد و برون‌داد به کمک دو سازوکار صوری و ریاضی‌گونه به نام زاینده (Generator=Gen) و ارزیاب (Evaluator= Eval) برقرار می‌گردد (دبیرمقدم، ۱۳۹۵: ۶۹۱). وظیفه‌ی زاینده، زایش گزینه‌های رقیب با توجه به درونداد است؛ این گزینه‌ها به تعبیر بلوتنر (۲۰۰۰) می‌توانند به لحاظ تعداد و حالت، همان توصیف حالت (State Description) کارناپ^۱ (۱۹۷۴) یا جهان‌های ممکن لاینیتس^۲ باشند؛ ارزیاب، با توجه به مرتبه‌بندی محدودیت‌ها، گزینه‌ی بهینه را انتخاب می‌کند. گزینه‌ی بهینه، بعد از ارضای (Satisfying) محدودیت‌ها، از بین گزینه‌های ممکن انتخاب می‌شود. در جریان این انتخاب‌ها، ذهن انسان با توجه به عناصر زبانی موجود و بافتی که در جریان ارتباط شکل می‌گیرد به دنبال گزینه‌ی بهینه است نه گزینه‌ی کامل‌تر (بلوتنر، ۲۰۰۶). پژوهشگرانی که در کاربردشناسی زبان، چنین اصولی را به کار می‌گیرند، در واقع چارچوب جدیدی با نام کاربردشناسی بهینگی (Optimality-theoretic Pragmatics) انتخاب کرده‌اند (بلوتنر و زیوات، ۲۰۰۹: ۱) و درصدد توصیف و تبیین صوری فرآیندهای تولید و تفسیر متن در جریان ارتباط، با توجه به مرتبه‌بندی محدودیت‌های جهانی در هر زبان هستند (هندریکس و دوهوپ، ۲۰۰۱ و بلوتنر، ۱۹۹۸).

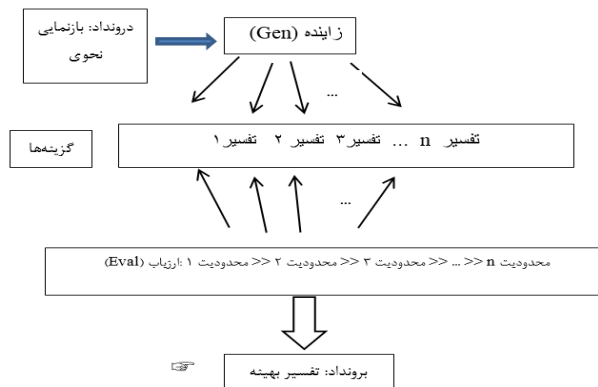
بهینگی، مفهوم جدیدی برای کاربردشناسی زبان نیست؛ نیروی وحدت (Unification Force) و نیروی تنوع (Diversification Force)، دو نیروی رقیب زیف^۳ (۱۹۴۹) در اصل کم‌کوشی (Principle of Least Effort)، راهبردهای محاوره‌ای گرایس (Gricean Conversational Maxims) (۱۹۷۵)، تلویح محاوره‌ای هورن^۴ (۱۹۸۴) و اصل ربط بهینه (Principle of Optimal Relevance) در نظریه‌ی ربط اسپربر و ویلسون (۱۹۸۶) نشان از پویایی و قدمت مفهوم «بهینگی» در کاربردشناسی زبان دارد.

با ورود اصول نظریه‌ی بهینگی به کاربردشناسی زبان، دو اصل مهم این حوزه یعنی کم‌معین‌بودگی معنایی (semantic underdetermination) و بافت‌گرایی (contextualism)، از عینیت، انسجام و قوت بیشتری برخوردار شده‌اند. چنین رویکردی به دنبال ارائه‌ی تصویری عینی و تبیینی شناختی از تولید و درک پاره‌گفتارها در جریان ارتباط است تا کمبودها و ضعف‌های یک رویکرد صرفاً معنابنیاد را برطرف سازد. بنابراین، بافت، گوینده و شنونده هر سه با هم مهم تلقی می‌شوند و همگی در مسیر بهینگی حرکت می‌کنند.

در کاربردشناسی بهینگی، بازنمایی‌های نحوی که توسط گوینده تولید می‌شوند به‌عنوان درون‌داد وارد بخش «زاینده» که در اختیار شنونده است، قرار می‌گیرند. در بخش زاینده، امکان تولید بی‌نهایت تفسیر برای درون‌دادها وجود دارد. هر کدام از گزینه‌های تولید شده طی فرآیندهای موازی، که از ویژگی‌های منحصربه‌فرد نظریه‌ی بهینگی و برگرفته از پیوندگرایی (connectionism)، نظریه‌ی هماهنگی (Harmony Theory) و

1. R. Carnap
2. G. W. Leibniz
3. George Zipf
4. L. R. Horn

دستور هماهنگی است، بر اساس محدودیت‌های دستوری و بافتی در بخش ارزیاب مورد ارزیابی قرار می‌گیرند تا در نهایت بهترین گزینه انتخاب شود. این محدودیت‌ها می‌توانند واجی، معناشناختی، نحوی و کاربردشناختی باشند و به‌طور همزمان اعمال شوند (بلوتنر و همکاران، ۲۰۰۶: ۲۳). در این پژوهش، این محدودیت‌ها در خدمت دو محدودیت شناختی (محدودیت‌های ربط) هستند. در واقع هر عبارت و جمله خوش‌ساختی که گوینده تولید می‌کند و به‌عنوان درونداد زبانی در اختیار مخاطب قرار می‌دهد، می‌توان گفت بخش زاینده در مخاطب این ظرفیت را دارد که بی‌نهایت تفسیر و تعبیر برای آن تولید کند؛ با این حال مخاطب خیلی سریع، بهترین گزینه را از بین آن تعبیر انتخاب می‌کند.



نمودار ۱: کاربردشناسی بهبینی (اسکندل ویدال و لئونتی، ۲۰۰۶: ۵)

Diagram 1: OT Pragmatics (Escandell Vidal, V. and Leonetti M; 2006, 5)

بلوتنر (۲۰۰۰) انگاره‌ای برای کاربردشناسی بهبینی ارائه می‌دهد که براساس آن، تولید براساس و با توجه به تفسیر انجام می‌گیرد و تفسیر هم با توجه به تولید انجام می‌گیرد در واقع دو دیدگاه گوینده‌محور و شنونده‌محور همزمان و همراه یکدیگر عمل می‌کنند. او چنین دیدگاهی را کاربردشناسی بهبینی دوسویه (Bidirectional) می‌نامد. در این رویکرد، فرایند بهینه‌سازی میان صورت (f) یا آن چیزی که گوینده تولید می‌کند و معنا (m) یا آن چیزی که در ذهن شنونده بازنمایی می‌شود، به‌طور همزمان انجام می‌گیرد. به عبارتی، گوینده تلاش می‌کند بهترین صورت را برای معنای مورد نظرش انتخاب کند و شنونده هم در تلاش است بهترین صورت را برای معنای گوینده انتخاب کند. به هر حال، بلوتنر (۲۰۰۰) معتقد است که اگر فرایند بهبینی یک‌سویه باشد، نمی‌تواند ترجیح‌های تفسیری (Interpretational Preferences) در نحو بهبینی و تأثیرات ممانعت (blocking effect) در معناشناسی و کاربردشناسی بهبینی را توجیه کند، چرا که توضیح و تبیین هر یک از این مفاهیم زمانی امکان می‌یابند که فرایند بهینه‌سازی «دوسویه» باشد؛ یعنی (f) و (m) همزمان با هم باشند.

بلوتنر (۲۰۰۰) معتقد است هر جفت صورت و معنا $\langle f, m \rangle$ زمانی بهینه هست که اگر و فقط اگر بتواند به طور همزمان هم اصل (S) که مربوط به گوینده و هم اصل (H) که مربوط به شنونده است را ارضا کند. و یا به بیانی دیگر هیچ جفت $\langle f, m' \rangle$ نمی‌تواند تولید شود که بهتر از جفت $\langle f, m \rangle$ محدودیت‌ها را ارضا کند. انگاره او در زیر به خوبی نمایش داده شده است:

$$\begin{aligned} (S) \quad & \neg \exists f': \langle f', m \rangle \in H \ \& \ \langle f, m \rangle < \langle f', m \rangle \\ (H) \quad & \neg \exists m': \langle f, m' \rangle \in S \ \& \ \langle f, m \rangle < \langle f, m' \rangle \end{aligned}$$

نکته‌ی اساسی در انگاره بلوتنر (۲۰۰۰) این است که شنونده برای رسیدن به تفسیر بهینه به غیر از صورتی که گوینده در اختیارش گذاشته، باید صورت‌های دیگری که گوینده می‌توانسته تولید کند تا معنای مورد نظرش را بیان کند را نیز در نظر بگیرد. در حقیقت شنونده نه تنها باید بهترین معنی را برای صورت داده شده پیدا کند بلکه انتظار دارد که گوینده نیز بهترین صورت را انتخاب کرده باشد. بهینگی فقط صورت نسبت به معنا و یا بالعکس نیست بلکه صورت و معنا با هم است. بلوتنر (۱۹۹۸) رابطه‌ی «ترتیب» این روابط را به صورت تابع هزینه (cost function) و براساس دو عامل پیچیدگی صورت و اطلاع‌مندی موقعیتی (conditional informativity) معنی تعیین می‌کند و با نماد «یا» نمایش می‌دهد. هزینه‌ی جفت $\langle f, m \rangle$ که با c نشان داده می‌شود حاصلضرب دو عامل مذکور است:

$$c(\langle f, m \rangle) = \text{compl}(f) \times \text{inf}(m / [[f]])$$

در این معادله، $\text{inf}(m / [[f]])$ میزان شگفتی (surprise) را اندازه می‌گیرد، $\text{compl}(f)$ پیچیدگی صورت را نشان می‌دهد و $[[f]]$ نشان‌دهنده‌ی معنای معناساختی f است. به عنوان مثال، اگر f جمله‌ای مانند: «جان به منشی سلام کرد» باشد، شنونده با دو تفسیر درباره‌ی واژه‌ی «منشی» مواجه خواهد بود: m : منشی یک خانم است) و m' : منشی یک آقا است). اما از آنجایی که اغلب منشی‌ها خانم هستند و در واقع انتظار شنونده از این گزاره همین است، در نتیجه m از m' محتمل‌تر است. در رابطه‌ی زیر p نشانه‌ی احتمال است:

$$P(m / [[f]]) > p(m' / [[f]])$$

در نتیجه، میزان اطلاع‌مندی $\text{inf}(m' / [[f]])$ از $\text{inf}(m / [[f]])$ بیشتر است:

$$\text{inf}(m' / [[f]]) > \text{inf}(m / [[f]])$$

و در نهایت هم رابطه‌ی ترتیب و توالی جفت صورت و معنا به صورت زیر خواهد بود:

$$\langle f, m \rangle < \langle f', m' \rangle \text{ iff } c(\langle f, m \rangle) < c(\langle f', m' \rangle)$$

در واقع $\langle f, m \rangle$ بر $\langle f', m' \rangle$ ارجح است، اگر و فقط اگر هزینه اولی کمتر از دومی باشد و معنای m هم عجیب و دور از انتظار نباشد.

۱. ابوالحسن نجفی در سخنرانی خود در سال ۱۳۷۰ در تالار کسری که در رابطه با نظریه اطلاع بود (Information Theory) به موضوع اطلاع‌مندی پرداخت و آنجا منظور از شگفتی در آن نظریه را - که بلوتنر هم از آن استفاده کرده است - میزان انتظار و توقع شنونده از مقدار اطلاعی که واحدهای زبان در جریان ارتباط انتقال می‌دهند، می‌داند؛ هرچه میزان این اطلاع بالاتر باشد، منجر به شگفتی بیشتری در شنونده خواهد شد.

کاربردشناسی بهینگی بلوتنر (۱۹۹۸ و ۲۰۰۰) بر اساس آن چه که هورن (۱۹۸۴) آن را تقسیم کار کاربردشناسی زبان (division of pragmatic labor) نامیده به دو نسخه قوی و ضعیف (strong and weak version) تقسیم می‌شود. در نسخه قوی، بلوتنر معتقد است که فقط و فقط یک جفت صورت و معنای بهینه وجود دارد و بقیه گزینه‌ها از محدودیت‌ها تخطی کرده و از رقابت حذف می‌شوند. در نسخه ضعیف، دو جفت صورت و معنای بهینه وجود دارد؛ یک جفت نشاندار که در بافت نشاندار استفاده می‌شود و دیگری، جفت بی‌نشان که در بافت بی‌نشان به کار گرفته می‌شود. در این پژوهش، با بکارگیری اصول نظریه‌ی ربط در تعیین محدودیت‌های کاربردشناسی بهینگی، نسخه قوی را انتخاب می‌کنیم و معتقدیم برای هر بافت و موقعیت فقط و فقط یک جفت صورت و معنای بهینه وجود دارد.

اسپربر و ویلسون (۱۹۸۶) با مطرح کردن نظریه ربط، افق‌های جدیدی به روی کاربردشناسی زبان و پدیده ارتباط گشودند. ربط حاصل تعادل و توازن دو مفهوم تلاش (effort) و تأثیرات شناختی (Cognitive Effects) است. این مفاهیم، شناختی و روانشناختی هستند و در همه‌ی فعالیت‌های شناختی و ذهنی انسان حضور دارند. در هر ارتباط زبانی، آن چه توسط گوینده بیان می‌شود در ذهن شنونده فرض‌ها (assumptions) و گمان‌هایی را تولید می‌کند که با فرض‌های پیشین موجود در ذهن در تعامل خواهند بود و در آنها تغییراتی به وجود خواهند آورد. این تغییرات همان تأثیرات شناختی هستند و معمولاً سه نوعند: فرض‌های جدید می‌توانند با فرض‌های قبلی ترکیب شوند و فرض‌های جدیدی تولید کنند - همان تلویح‌های بافتی؛ یا در اثر تضاد و تناقض، فرض ضعیف‌تر حذف شود و یا در اثر تأیید یکدیگر در ذهن تقویت شده و بمانند. هر پاره‌گفتار و محرکی - زبانی و غیر زبانی - که بتواند بیشترین تأثیرات شناختی را تولید کند از میزان ربط بیشتری برخوردار خواهد بود.

اما، میزان تأثیرات شناختی، تنها یک بعد مفهوم ربط را تشکیل می‌دهد. اسپربر و ویلسون (۱۹۹۵) معتقدند که در شرایط یکسان از لحاظ میزان تأثیرات شناختی، آن محرکی میزان ربط بالایی دارد که کمترین تلاش پردازش را نیاز داشته باشد. عوامل متعددی می‌توانند در میزان تلاش پردازش محرک‌ها و تأثیرات شناختی آنها تأثیرگذار باشند. کلارک (۲۰۱۳) معتقد است که عواملی مانند تازگی در کاربرد، بسامد کاربرد، سهولت یادآوری، پیچیدگی منطقی و زبانشناختی و گستره و میزان بافت تأثیر زیادی در تلاش پردازش دارند. بنابراین هر چه میزان تأثیرات شناختی یک محرک بالا رود و تلاش پردازش آن محرک و تأثیرات آن کاهش یابد از میزان ربط بیشتری برخوردار خواهد بود. در واقع آنها معتقدند چنین ویژگی‌ای، ویژگی عمومی سیستم شناختی انسان است که همیشه به دنبال مرتبط‌ترین و کم‌هزینه‌ترین باشد. نظام ادراکی انسان محرک‌های مرتبط را دریافت می‌کند، نظام حافظه مرتبط‌ترین‌ها را ذخیره و در هنگام لزوم به کار می‌گیرد و نظام تفسیری انسان نیز آنها را پردازش و انتخاب می‌کند (اسپربر و ویلسون، ۲۰۱۲). این تمایل فطری و روانشناختی در اصل شناختی (cognitive principle) تبیین شده است که در آن قوه شناختی انسان تمایل به افزایش حداکثری ربط دارد (اسپربر و ویلسون، ۱۹۹۵).

اصل دیگر نظریهٔ ربط، اصل ارتباطی (communicative principle) است: هر پاره‌گفتاری این فرض را که ربط بهینه را به همراه دارد، القا می‌کند. براساس این اصل، هر پاره‌گفتاری که گوینده تولید می‌کند این توقع را در ذهن شنونده ایجاد می‌کند که آن پاره‌گفتار مرتبط‌ترین در آن موقعیت است. اسپر و ویلسون «ربط بهینه» را این‌گونه تعریف می‌کنند:

هر پاره‌گفتاری برای شنونده به‌طور بهینه مرتبط است اگر وقتی که:

الف: به اندازه کافی مرتبط باشد که ارزش تلاش شنونده را برای پردازش داشته باشد.

ب: مرتبط‌ترین با توجه به توانایی‌ها و ترجیح‌های گوینده باشد.

براساس بند (الف)، پاره‌گفتار تولید شده توسط گوینده در بافت خودش مرتبط‌تر از هر گزینه‌ی در دسترس است در واقع این خواست و اراده گوینده است که شنونده قصد و پیامش را درک کند. بنابراین تمام تلاش خودش را معطوف به این می‌کند که منظورش به سادگی قابل درک و تفسیر باشد و در این راستا شواهدی را برای شنونده فراهم می‌کند تا هر چه سریع‌تر تفسیر صحیح را انتخاب کند. البته ممکن است اطلاعات مرتبط دیگری هم وجود داشته باشند اما در آن لحظه و بافت خاص، گوینده تمایلی نداشته باشد و یا قادر نباشد برای شنونده مهیا کند. با این همه، آن چیزی که گوینده به‌صورت آشکار (ostensive) در اختیار شنونده قرار می‌دهد، بیشترین میزان تأثیرات شناختی و کمترین زمان پردازش برای شنونده دارد و این همان چیزی است که بند (ب) به آن می‌پردازد (اسپر و ویلسون، ۲۰۱۲). بنابراین برخلاف نظر ون روی (۲۰۰۴) که معتقد است در نظریهٔ ربط بیشترین تمرکز بر روی شنونده است و او بیشترین زحمت و تلاش را جهت رسیدن به ربط بهینه انجام دهد، گوینده هم باید تلاش زیادی انجام دهد تا دروندادی برای شنونده فراهم کند که بیشترین تأثیرات شناختی و در عین حال کمترین هزینه پردازش را داشته باشد. بنابراین نوعی «بهینگی دوسویه» در نظریهٔ ربط جاری است.

از جمله مفاهیمی که در نظریهٔ ربط نقش بنیادی دارد و در این پژوهش، از اهمیت بالایی برخوردار است، نگاه ویژه‌ای است که به بافت دارد. از نظر اسپر و ویلسون، بافت ساختی است روانشناختی و مجموعه‌ای از فرض‌هایی است که یا از گذشته در ذهن مشارکان وجود دارند و یا در حین ارتباط، در ذهن بازنمایی می‌شوند (اسپر و ویلسون، ۱۹۸۶: ۱۵)؛ این فرض‌ها نه فقط از محیط پیرامون بلکه از منابع مختلفی مانند پاره‌گفتارها، خاطرات، دانش دایرة المعارفی، احساسات، توقعات، عقاید، فرهنگ، تجارب تأمین می‌شوند. آنها چنین بافتی را محیط شناختی (cognitive environment) می‌نامند. از آنجایی که این محیط شناختی در حین ارتباط، بین گوینده و مخاطبش شکل می‌گیرد و در واقع هر دو آن را می‌سازند و از آن بهره می‌برند بنابراین اسپر و ویلسون چنین محیطی را محیط شناختی متقابل (mutual cognitive environment) نامیده‌اند. آنها حتی پا را فراتر گذاشته و هدف از ارتباط را گسترش همین محیط شناختی متقابل می‌دانند. هر چه محیط شناختی و اشتراکاتش افزایش پیدا کند، میزان ربط افزایش پیدا می‌کند و کار برای رسیدن به ربط بهینه و تفسیر بهینه آسان‌تر می‌شود. در واقع گوینده و شنونده با افزایش و کاهش فرض‌های مختلف دائماً درصدد ایجاد تغییر و

تأثیر در همین محیط شناختی متقابل هستند. از جمله فرض‌هایی که به گسترش محیط شناختی متقابل کمک می‌کنند، پیش‌انگاری‌ها هستند.

پیش‌انگاری از منظر زبان‌شناسان و منطق‌دانان مورد بررسی قرار گرفته و هر یک تعریف خاص خود را ارائه کرده‌اند (راسل^۱، ۱۹۰۵، استالناکر^۲، ۱۹۷۴، لوینسون، ۱۹۸۳). چیزی که میان همه‌ی این نظریات مشترک است این است که پیش‌انگاری، فرض یا مجموعه‌ای از فرض‌هاست که در یک بافت خاص حول گزاره‌های بیان شده شکل گرفته و یا در حال شکل گرفتن هستند. سایمونز^۳ (۲۰۰۵) از پیروان نظریه‌ی ربط، از پیش‌انگاری‌ها به‌عنوان ضرورت‌های ربط (relevance requirements) در انتقال و استنباط گزاره‌ها یاد می‌کند (سایمونز، ۲۰۰۵: ۳۳۶). او معتقد است اگر چنین فرض‌هایی شکل نگیرند ممکن است مخاطب در استنباط پیام دچار مشکل شود و به درک صحیح و سریع نرسد. لوینسون (۱۹۸۳) نیز با بهره‌گیری از مفاهیم روانشناسی گشتالت، پیش‌انگاری‌ها را به‌عنوان پیش‌زمینه‌ی درک پیام اصلی معرفی می‌کند. این فرض‌ها و گزاره‌ها بافت (محیط شناختی متقابل) را خلق می‌کنند و هرگونه تغییر در این بافت منجر به تولید تأثیرات شناختی و به دنبال آن استنباط شکل می‌گیرد.

بنابراین در نظریه‌ی ربط، فرض‌ها هستند که با گسترش محیط شناختی متقابل، نقش اساسی را در ارتباط ایفا می‌کنند؛ فرض‌هایی که توسط محرک‌های مختلف در ذهن بازنمایی می‌شوند. می‌توان گفت واحدهای زبان در این نظریه، فرض‌ها و یا به تعبیر بلیس (۱۹۹۰) واحدهای ربط (relevance unites) هستند. این فرض‌ها در ذهن بازنمایی می‌شوند و محدود به مکان و زمان نیستند و می‌توانند روابط متنوعی بین یکدیگر برقرار کنند تا ارتباط شکل بگیرد. زبان انسان به‌عنوان یکی از منابعی که با تولید فرض به گسترش محیط شناختی متقابل کمک می‌کند، به ابزارهایی مجهز شده است که روابط این فرض‌ها با یکدیگر را صورت‌بندی می‌کند، از جمله این ابزارها نقش‌نماهای گفتمان هستند. نقش‌نماهای گفتمان با تولید فرض و برقراری رابطه بین فرض‌های مختلف، در سطحی فراتر از جمله فعالیت می‌کنند.

نگارندگان در رویکرد جدید، یعنی کاربردشناسی بهیمنی که بر پایه نظریه‌ی ربط استوار است، توصیف، تحلیل و تبیین زبان را در سطحی فراتر از جمله می‌دهند. این موضوع در تحلیل‌های بلوتنر (۱۹۹۸) که شکل اولیه و اصلی کاربردشناسی بهیمنی می‌باشد، چندان مورد توجه قرار نگرفته و مورد غفلت بوده است. در این رویکرد، هر آنچه به‌عنوان درون‌داد وارد سیستم شناختی انسان می‌شود و یا به‌طور ویژه در اختیار سیستم استنباطی قرار می‌گیرد از دو صافی - تولید بیشترین تأثیرات شناختی و کاهش تلاش پردازش - به‌عنوان محدودیت عبور می‌کند تا مورد توجه و انتخاب قرار بگیرد. این درون‌داد می‌تواند پاره‌گفتار، تصویر، صدا، تخیل، رایحه و غیره باشد. بنابراین هر آن چه در نظریه‌ی ربط و ذیل ربط بهیمنی تعریف می‌شود کاملاً همسو و هماهنگ با آن چیزی است که سال‌ها بعد بلوتنر (۱۹۹۸ و ۲۰۰۰) ذیل عنوان کاربردشناسی بهیمنی مطرح می‌کند. صورت‌سازی

1. Russell
2. Stalnaker
3. Simons

بلوتر کاربردشناسی زبان شبیه به اصل کم‌کوشی زیپف (۱۹۴۹) است و در آن، ارتباط بهینه در نتیجه تعادل میان دو نیروی کاهنده‌ی تلاش گوینده و کاهنده‌ی تلاش شنونده به‌وجود می‌آید. در واقع، هم گوینده و هم شنونده همزمان در مسیر بهینگی در حال حرکت هستند. گوینده تلاش می‌کند با تولید و انتخاب صورت‌هایی با پیچیدگی کمتر و فعال‌سازی تأثیرات شناختی بیشتر در شنونده، تفسیر را تسهیل و تسریع کند و شنونده هم با انتخاب معانی که کمترین پیچیدگی و شگفتی را دارند به بهینه‌ترین تفسیر برسد. همسویی و هماهنگی نظریه‌ی ربط و کاربردشناسی بهینگی منجر به این شد که در این پژوهش، شکل کارآمدتری از کاربردشناسی بهینگی دوسویه بلوتر (۱۹۹۸ و ۲۰۰۰) ارائه دهیم. نگارندگان این مقاله در این ترکیب جدید، چه در اصل (s) و چه در اصل (h) آن جفت (f,m) را به‌عنوان جفت بهینه انتخاب می‌کنند که طبق نظریه‌ی ربط، بیشترین ربط را داشته باشد و براساس اصول ربط باشد. در شکل جدید، دیگر خبری از دو نوع بهینگی مطرح در بلوتر یعنی نسخه قوی و نسخه ضعیف، نیست؛ یعنی فقط و فقط یک جفت بهینه (f,m) در هر بافت وجود خواهد داشت که می‌تواند محدودیت‌های ربط را ارضا کند. چنین رویکردی کاملاً همسو با اصل اقتصاد زبان یکی از ویژگی‌های اصلی نظریه‌ی بهینگی است یافت.

در این پژوهش با کمک گرفتن از نظریه‌ی ربط، از معیار «ربط» برای رسیدن به گزینه‌ی بهینه استفاده می‌کنیم. معیار ربط که در این پژوهش به‌عنوان محدودیت عمل می‌کند خود از دو زیرمحدودیت تشکیل می‌شود که عبارتند از تلاش پردازش و تأثیرات شناختی که همان اصل ارتباطی نظریه‌ی ربط را تداعی می‌کنند. چیدمان این محدودیت‌ها می‌تواند در هر بافتی تغییر کند اما گزینه‌ی بهینه، آن گزینه است که کمترین تلاش پردازش و بیشترین تأثیرات شناختی را ارضا کند. تخطی مهلک نیز، همان گزینه‌ای است که بیشترین تلاش و کمترین تأثیر را به همراه داشته باشد. تلاش بیشتر و تأثیر بیشتر هم در بعضی بافت‌ها و نوع‌های ادبی در مواردی مانند استعاره و کنایه می‌تواند گزینه‌ی بهینه باشد. در کاربردشناسی بهینگی بلوتر (۱۹۹۸ و ۲۰۰۰)، در انتخاب گزینه بهینه اگر چه دو معیار اطلاع‌مندی و زمان وجود دارد ولی از دقت و ظرافت کافی برخوردار نیست. بنابراین به‌کارگیری اصول نظریه‌ی ربط در کاربردشناسی بهینگی، معیارهای مشخص و کاربردی را برای تمایز بهینه از غیربهینه در اختیار قرار می‌دهد که آن معیارها همان تأثیرات سه‌گانه شناختی و صرف زمان پردازش آن تأثیرات است.

۴- تحلیل داده‌ها

شیفرین (۱۹۸۷)، نقش‌نماهای گفتمان را عناصر وابسته به توالی کلام می‌داند که واحدهای گفتار را مرزبندی می‌کنند. اما در این پژوهش با کمک گرفتن از مبانی نظریه‌ی ربط، تعریف جدیدی از نقش‌نماهای گفتمان ارائه می‌دهیم که مبنای استخراج، توصیف و تبیین این عناصر بوده است. براین اساس، نقش‌نماهای گفتمان، عناصر وابسته به توالی کلام هستند که واحدهای ربط (relevance units) را سامان می‌دهند. قسمت ابتدایی تعریف ما با قسمت ابتدایی تعریف شیفرین کاملاً یکسان است، یعنی گستره‌ی فعالیت این عناصر زبانی در سطح گفتمان است. اما نکته مهم در قسمت دوم است که به جای «واحدهای گفتار» از «واحدهای ربط» استفاده کرده‌ایم.

همان‌طور که گفتیم واحدهای ربط، تمام فرض‌هایی هستند که از منابع مختلف و توسط محرک‌های مختلف در ذهن انسان شکل می‌گیرند. واحدهای ربط در یک متن لزوماً در مجاورت یکدیگر قرار نمی‌گیرند. این موضوع در واقع نقطه قوت نظریهٔ ربط نسبت به سایر نظریه‌ها، از جمله نظریهٔ انسجام در حوزهٔ کاربردشناسی زبان، است (بلیس، ۱۹۹۰). از آنجایی که پدیدهٔ ربط پدیده‌ای شناختی است و نگاه نظریهٔ ربط به ارتباط نیز نگاهی شناختی است، فقط پاره‌گفتارها نیستند که فرض‌هایی را در ذهن مشارکان به وجود می‌آورند و متن را می‌سازند بلکه احساسات، خاطرات، تجربیات و حواس پنجگانه نیز منجر به تولید فرض می‌شوند، این فرض‌ها با هم پیوند می‌خورند و این پیوند می‌تواند در هر نقطه از متن، در دو پاره‌گفتار مجاور، یا هر جایی در متن به وجود آید. فارغ از فاصله، محدود به زمان و مکان هم نیستند؛ چون در ذهن شکل می‌گیرند. در این صورت می‌توان گفت چنین رابطه‌ای می‌تواند با متنی دیگر هم برقرار شود که بینامتنیت نام دارد. بنابراین متن فقط داده‌های خام زبانی نیست که در اختیار ذهن قرار می‌گیرند چه به صورت گفتاری و چه به صورت نوشتاری، بلکه مجموعه‌ای از فرض‌هاست که در ذهن در تعامل هستند. همچنین می‌توانیم بگوییم آن چیزی که از پاره‌گفتارها در کنار یکدیگر متن می‌سازد ابزارهای صوری انسجام نیست بلکه پیوندهای شناختی (روابط ربط) است که در ذهن شکل می‌گیرند؛ نقش‌نامه‌های گفتمان چنین پیوندهایی را سامان می‌دهند.

بازپرس: خب، چه توضیحی داری؟

ترمه: شما که هنوز چیزی نپرسیدین (فرهادی، ۱۳۹۳: ۵۴۷).

در این قسمت از متن، «خب» در ابتدای متن قرار گرفته و قبل از آن هم هیچ پاره‌گفتاری وجود ندارد که بتواند نقش ارتباطی خود و آنچه نظریات انسجام محور مطرح می‌کنند را در پیوند پاره‌گفتارها ایفا کند. در چنین مواردی دیدگاه‌های انسجام محور با مشکل مواجه می‌شوند. این موضوع همان چیزی است که هانسن (۲۰۰۶) معتقد است که نقش‌نامه‌ها، پاره‌گفتارها یا اجزای آنها را به هم وصل نمی‌کنند بلکه گفتمان‌های ذهنی ایجاد شده را به یکدیگر مرتبط می‌کنند. در سکانس قبلی که در خارج از اتاق بازپرسی بود، پدر ترمه از ترمه می‌خواهد که وارد اتاق بازپرسی شود. ترمه که از فضای اتاق اطلاعی ندارد از پدرش سؤال می‌کند که قرار است چه سؤالاتی از او پرسیده شود اما پدرش اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. بنابراین ترمه بدون هر گونه پیش‌آگاهی از سؤالات بازپرس اما با فرض‌هایی مانند اینکه بازپرس از او سؤالاتی می‌پرسد و این سؤالات می‌توانند برای پدرش خیلی مهم باشند وارد اتاق می‌شود. از طرفی، بازپرس هم در اتاق خودش منتظر ورود ترمه (شاهد ماجرا) است. او هم فرض‌هایی را در ذهن خودش با توجه به بافتی که پویا و در حال شکل‌گیری است، ساخته است. فرض‌هایی مانند: پدر ترمه حتماً با دخترش در راهرو صحبت می‌کند، حتماً پدرش به او می‌گوید که چگونه به سؤالات بازپرس پاسخ دهد. بنابراین هم ترمه و هم بازپرس هر کدام در جایگاهی که دارند، سکانس را با پیش فرض‌هایی که از بافت سیال استخراج می‌کنند و براساس ترجیح‌ها و توانایی‌های خودشان است، آغاز می‌کنند. بازپرس، متن (بازجویی) را با واژه‌ی «خب» شروع می‌کند و بلافاصله از ترمه می‌پرسد چه توضیحی داری. در واقع او با این نقش‌نمای گفتمان به ترمه نشان می‌دهد که پرسش او کاملاً مرتبط به بافت حاضر است و توجه ترمه را می‌خواهد. اولین نقشی که برای این نقش‌نما براساس نظریهٔ ربط می‌توان در نظر گرفت جلب

توجه مخاطب و این که نشان دهد پاره‌گفتار تولید شده کاملاً مرتبط و شایان توجه است. کاربرد اصلی نقش‌نماها در نظریهٔ ربط هدایت مخاطب در جهت استخراج تأثیرات شناختی در سریع‌ترین زمان ممکن است. بنابراین واژه «خب» در این سکانس و قبل از پرسش بازپرس به ترمه نشان می‌دهد که با توجه به بافت حاضر و فرض‌های شکل گرفته (این که او از ماجرای اتفاق افتاده خبر دارد، این که پدرش در راهرو به او در مورد سؤالات احتمالی اطلاعاتی داده و حتی اینکه پاسخی را هم برای سؤالات در نظر گرفته) به سؤال پاسخ دهد. اعتبار این فرض‌ها به صدق آنها نیست بلکه به مرتبط بودن به اهداف شناختی مشارکان است؛ اگر در جهت اهداف آنها باشد حتی اگر صدقشان تأیید و تصدیق نشود، خللی در فرایند استنباط به وجود نمی‌آید. این نقش‌نمای گفتمان با مفروض دانستن این چنین فرض‌هایی، بافت لازم را برای استنباط مهیا می‌کنند. این فرض‌ها همان پیش‌انگاری‌ها هستند که در تشکیل بافت و فراهم کردن مقدمات ربط در استنباط پیام نقش مهمی دارند بنابراین ضروری است توسط مخاطبان شناسایی و درک شوند. در واقع «خب» در این قسمت به‌عنوان محرک پیش‌انگاری عمل می‌کند تا مقدمات و ضرورت‌های درک پیام اصلی گوینده فراهم شود و مخاطب در مسیر درست استنباط قرار گیرد. بازپرس برای رسیدن هر چه سریع‌تر به هدفش از نقش‌نمای «خب» استفاده می‌کند تا پیش فرض‌ها و پیش‌انگاری‌های خودش را برای مخاطبش فعال و آشکار کند و او را دعوت کند تا پاسخش را با توجه به آنها بدهد. در این سکانس، «خب» و گزاره بعد از آن، با توجه به ترجیح‌ها و توانایی‌های گوینده طبق آنچه که پیش فرض‌های ربط بهینه تعیین کرده، بیان شده است؛ یعنی بازپرس ترجیح داده که مخاطبش با توجه به چنین بافتی، به سؤالش پاسخ بدهد. به عبارتی چنین پرسشی از ربط بهینه برخوردار است چون با توجه به توانایی‌ها و ترجیح‌های گوینده در آن لحظه و شرایط است.

بنابراین با توجه به بافت حاضر، تابلوی بهینگی‌ای که می‌توان ترسیم کرد به‌صورت زیر خواهد بود:

پاره‌گفتارها (گزینه‌ها)	افزایش تأثیرات شناختی C1	کاهش تلاش پردازش C2
(۱) «خب» چه توضیحی داری؟		
(۲) با توجه به صحبت‌هایی که در راهرو با پدرت داشتی و مشورت و توافقی که با هم کردید، در مورد این سؤال که پدرت موقع دعوا با اون خانم از حامله بودنش اطلاع داشته یا نه، چه توضیحی داری...		*

در این تابلو، گزینه‌ی (۱) پاره‌گفتار بیان شده توسط گوینده است و گزینه‌ی (۲) پاره‌گفتارهای محتمل و ممکن در غیاب گزینه‌ی (۱) است. گزینه‌ی بهینه، گزینه (۱) است زیرا هم محدودیت C1 و هم محدودیت C2 را ارضا کرده است. گزینه (۲) با توجه به اینکه با حذف «خب» بسیاری از مفروضات در گزینه (۱) به‌صورت پاره‌گفتار بیان شده‌اند منجر به پیچیدگی زبانشناختی و تحمیل بار اضافه به مخاطب در فرایند پردازش شده است و بنابراین اگرچه منجر به گسترش بافت شده‌اند و تأثیرات شناختی - یعنی تأیید فرض‌های شکل گرفته

و عمل براساس آنها - گزینه (۱) را هم برآورده می‌سازد اما از محدودیت (۲) تخطی کرده است و نمی‌تواند در این بافت گزینه‌ی بهینه باشد. همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم هر دو محدودیت، هم‌جانب صورت - پیچیدگی زبانشناختی، تعداد پاره‌گفتارها و غیره - و هم‌جانب معنا - تأثیرات شناختی - را هم‌زمان در نظر گرفته‌اند که همان دوسویگی مدنظر بلوتتر (۱۹۹۸) است.

پاسخ ترمه نیز در مقابل چنین مفروضاتی جالب است. او با استفاده از نقش‌نمای گفتمان «هنوز»، به مخاطب خود نشان می‌دهد که پیش‌انگاری‌هایی (فرض‌هایی) که او با «خب» قصد القای آنها را داشته تا بتواند به نتیجه مطلوب خودش برسد، را قبول نکرده و یا «نابه‌جا» دانسته است، بنابراین بازپرس نمی‌تواند به هدف اصلی خود برسد و حالا نوبت بازپرس هست که به پیش‌انگاری ترمه پاسخ بدهد؛ فرض‌هایی (پیش‌انگاری‌هایی) مانند اینکه: بازپرس اول باید حتماً از ترمه سؤالی می‌پرسید و بعد از ترمه انتظار پاسخ را می‌داشت و همچنین این‌که او با پدرش در راهرو دادگاه صحبت نکرده است و هیچ پاسخی را هم با پدرش برای دادگاه هماهنگ نکرده است. بنابراین نقش‌نمای گفتمان «خب» در این بخش، با ممانعت از بیان بسیاری از پاره‌گفتارها و مفروض نگه‌داشتن گزاره‌های آنها و همچنین با فعال کردن بافت، هم موجب افزایش تأثیرات شناختی و هم موجب کاهش تلاش پردازش آنها شده است. در واقع، اگر پاره‌گفتارهای محذوف و مفروض بیان می‌شدند، منجر به افزایش پیچیدگی زبانشناختی متن و گسترش بیهوده بافت - که به تعبیر کلارک^۱ (۲۰۱۳) از عوامل افزایش تلاش پردازش هستند - می‌شدند. برای چنین عملکردی می‌توان روابط منطقی زیر را مطرح کرد:

- 1) $P \rightarrow Q$
- 2) $R \rightarrow S$
- 3) P
- 4) $P \& \neg S$
- 5) $P \& \neg S \& (P \vee \neg P)$

در بافت منطقی ۱ و ۲، رابطه ۴ نسبت به رابطه ۳ از تأثیرات شناختی بیشتری و یا از درجه اطلاع‌مندی بالاتری برخوردار است پس میزان ربط آن بالاست، اما رابطه ۵ با این که گزاره‌های بیشتری را انتقال می‌دهد، نسبت به رابطه ۴ میزان ربط کمتری دارد؛ اما این بار نه به خاطر تأثیرات شناختی کمتر، بلکه به خاطر افزایش تلاش پردازش آن است که در نتیجه افزایش پیچیدگی زبانشناختی به وجود آمده است. تابلوی بهبینی این بخش به این صورت خواهد بود:

پاره‌گفتارها (گزینه‌ها)	افزایش تأثیرات شناختی C1	کاهش تلاش پردازش C2
-------------------------	--------------------------	---------------------

(۱) شما که «هنوز» چیزی نپرسیدین	
(۲) من در راهروی دادگاه با پدرم در مورد سوالات شما صحبتی نکرده‌ام، هیچ پاسخی را هم برای دادگاه از قبل با پدرم هماهنگ نکرده‌ام، شما باید سؤال کنید و من توضیح بدم و تا این لحظه چیزی از من نپرسیدن پس من جواب چه چیزی را باید بدهم؟	*

در این تابلو، گزینه (۱)، با به‌کارگیری نقش‌نمای «هنوز» منجر به ارضا هر دو محدودیت شده و به‌عنوان گزینه بهینه انتخاب می‌شود. در واقع «هنوز» با مفروض دانستن برخی از فرض‌ها، از بیان پاره‌گفتارهای زیادی ممانعت کرده است؛ پاره‌گفتارهایی که باعث افزایش پیچیدگی زبان شناختی متن می‌شدند و بار اضافی جهت پردازش تحمیل می‌کردند. همچنین، از تأثیرات شناختی لازم (رد شدن فرض‌های قبلی و جایگزینی آنها با فرض‌های جدید) برخوردار است. گزینه‌ی ۲ با بیان پاره‌گفتارهای بیشتری، تأثیر زیادی در میزان تأثیرات شناختی مورد نیاز ندارد هر چند محدودیت شماره ۱ را ارضا کرده باشد. بنابراین فقط تلاش مخاطب را برای پردازش افزایش می‌دهد و بار زیادی نیز بر حافظه تحمیل می‌کند، بنابراین گزینه بهینه نخواهد بود.

نکته جالب توجه دیگری که از این گفتگو می‌توان برداشت کرد و در نظریه ربط و به‌خصوص در پیش‌فرض‌های ربط بهینه مورد غفلت واقع شده است، این است که در نظر گرفتن ترجیح‌ها و توانایی در تولید ربط بهینه فقط محدود و مربوط به گوینده نمی‌شود بلکه شنونده هم براساس توانایی‌ها و ترجیح‌های خودش به دنبال استنباط و درک پیام است. در واقع شنونده هم آن چیزی را درک می‌کند که ترجیحش باشد و مطابق توانایی‌اش باشد نه کمتر و نه بیشتر. در این سکانس، بازپرس هدفش این بود که به‌صورت غیرمستقیم از ماجرای که برای پدر ترمه و خانم پرستار اتفاق افتاده خبردار شود ولی ترمه چنین چیزی را پاسخ نمی‌دهد. در پاسخ ترمه هم نوع درک او از پرسش بازپرس نهفته‌است و هم نیت او.

بنابراین، بر اساس نظریه ربط، حضور چنین عناصر واژگانی در متن، با تولید بافت و مقدمات لازم و محدود کردن مخاطب در همان بافت تولید شده، او را در کسب و درک تأثیرات شناختی کمک می‌کنند و با افزایش سرعت پردازش آنها، از تلاش مخاطب و صرف هزینه اضافه می‌کاهند و در نهایت به ربط بهینه منجر می‌شوند. به این ترتیب بهترین صورت، بهترین معنا را فراخوانده است و با هم پیش می‌روند و این همان دوسویگی نظام زبان است. چنین عناصری به تعبیر ساده، به مخاطب می‌گویند که کجا، چگونه و چه چیزی را دنبال کند.

ماری در را باز می‌کند و پشت فرمان می‌نشیند. آب از سر و رویش می‌چکد. احمد هم سوار می‌شود. سخت به نفس نفس افتاده. ماری ماشین را روشن می‌کند.

ماری: سیگار می‌کشی هنوز؟ احمد: نه... از پیریه...

پاره‌گفتارها در فیلم‌نامه‌ها دو نوع مخاطب دارند؛ مخاطبان نوع اول همان بازیگران فیلم هستند که پاره‌گفتارها را باید بر اساس آن چیزی که نویسنده نوشته، تولید و دریافت کنند. مخاطبان نوع دوم هم تماشاگران فیلم هستند. نویسنده باید هر دو نوع مخاطب را در نظر بگیرد و بافت لازم را برای هر یک از آنها فعال و فراهم

کند. متن بالا، اولین گفتگوی شکل گرفته در فیلم «گذشته» است. فیلم چند دقیقه قبل از این سکانس شروع می‌شود اما به خاطر موقعیت سکانس، بازیگران نمی‌توانند مستقیماً با یکدیگر مکالمه داشته باشند و این اولین مکالمه آنهاست.

همان‌طور که از نام فیلم پیداست (گذشته)، حوادث و وقایعی در گذشته داستان فیلم را رقم می‌زنند و نویسنده برای آن که بتواند بافت را به گذشته پیوند بزند، مخاطب را برای درک وقایع بعدی فیلم آماده کند و محیط شناختی متقابل شکل دهد دائماً از ابزارهای متنوعی استفاده می‌کند. فیلم به تعبیر هلبیدی و متیسن (۲۰۱۴)، یک متن چند وجهیست بنابراین از وجوه مختلف مانند تصویر، موسیقی، گفتگو می‌تواند به گسترش و تغییر محیط شناختی متقابل پردازد. یکی از ابزارهایی که از همان ابتدای فیلم و اولین گفتگو به کار گرفته شده است، استفاده از نقش‌نامه‌های گفتمان به‌عنوان محرک‌های پیش‌انگاری است. در اولین پاره‌گفتار این فیلم، ماری از نقش‌نمای گفتمان «هنوز» استفاده کرده است که با خود فرض‌هایی از گذشته مشترک را به همراه دارد و ماری سعی دارد که آنها را برای احمد فعال کند تا پیامش به درستی درک شود. فرض‌هایی از این دست که: تو قبلاً هم سیگار می‌کشیدی، در گذشته هم سیگار اذیتت می‌کرده، چون سیگار میکشی الان نفس نفس می‌زنی، مدت زیادی از دوریمون میگذره و من فراموش نکردم عادات تو و... به‌علاوه، این نقش‌نمای گفتمان، برای تماشاچیان هم فرض‌های زیادی را می‌تواند فعال کند، فرض‌هایی مانند: این دو نفر یکدیگر را از قبل می‌شناسند، اطلاعاتی نسبت به یکدیگر دارند، این که چه نسبتی با یکدیگر می‌توانند داشته باشند؟ سطح رابطه آنها به چه میزان بوده؟ و غیره. این فرض‌ها همه در حال شکل دادن و گسترش محیط شناختی متقابل - بافت - بین کنشگران با یکدیگر و کنشگران با تماشاچیان فیلم هستند. البته در حقیقت محیط شناختی متقابل بین نویسنده و تماشاچیان فیلم هست که در حال تغییر و گسترش است.

همچنین، متون روایی مثل فیلم‌نامه‌ها، نویسنده از همان ابتدا برای یکپارچگی هر چه بیشتر و درک و تفسیر بهینه، علاوه بر تمرکز بر روی قسمت‌های مختلف متن در برقراری ربط، به تعبیر بلیس (۱۹۹۰)، از یک ربط فراگیر یعنی ربطی که کل اثر خودش را با آن منطبق می‌کند علاوه بر ربط موضعی، پیروی می‌کنند و در نهایت منجر به تولید یک متن بهینه می‌شوند. در واقع نویسنده با بهره‌گیری از ابزارهای متنوع مثل نقش‌نامه‌های گفتمان، می‌تواند ارتباط بین واحدهای ربط را با اقتصادی‌ترین شکل ممکن سامان بدهند و بیشترین تأثیرات شناختی را در کمترین زمان ممکن فراهم آورند تا دو محدودیت ربط به درستی ارضا شوند. به بیان دیگر، بهترین صورت ممکن در کنار بهترین معنای ممکن، به شکل صحیح قرار گرفته است؛ یعنی همان چیزی که دو سویگی دستور زبان را رقم می‌زند. بنابراین با توجه به بافت حاضر، تابلوی بهبینی‌ای که می‌توان ترسیم کرد به‌صورت زیر خواهد بود:

پاره‌گفتارها (گزینه‌ها)	افزایش تأثیرات شناختی C1	کاهش تلاش پردازش C2
(۱) ماری: سیگار می‌کشی «هنوز»؟		

(۲) در گذشته هم سیگار می‌کشیدی، این سیگار کشیدن از عادت‌های تو بوده، من و تو از قبل هم می‌شناختیم از عادت‌های گذشتت خبر دارم، و اگر الان داری نفس نفس می‌زنی همش به خاطر این هست که مدت زیادی داری سیگار می‌کشی و...		*
--	--	---

در این تابلو، گزینه‌ی (۱) با استفاده از نقش‌نمای گفتمان «هنوز» از بیان بسیاری از پاره‌گفتارهایی مانند آنچه که در گزینه‌ی (۲) آمده است، بی‌نیاز است و پیام‌گوینده و تأثیرات شناختی آن را (تأیید فرض‌های شکل گرفته) به ساده‌ترین صورت ممکن انتقال داده است؛ بنابراین کمترین تلاش هم برای پردازش آن نسبت به گزینه‌ی (۲) صرف می‌شود. به این ترتیب هر دو محدودیت در گزینه‌ی (۱) ارضا شده‌اند و در این بافت، گزینه‌ی بهینه خواهد بود.

احمد: چیه؟ ماری: مچم خیلی درد می‌کنه.

احمد: (به شوخی) پیر شدی تو هم. ماری: (می‌خندد) اونورو نگاه کن ببین رد می‌شم؟
در این گفتگو، طبق آنچه که از تعریف نقش‌نمای گفتمان ارائه دادیم، واژه «هم» را نقش‌نمای گفتمان در نظر می‌گیریم چرا که هم در سطح گفتمان عمل می‌کند یعنی گستره فعالیتش محدود به همان پاره‌گفتاری نیست که در آن حضور دارد و همچنین در سامان بخشیدن به واحدهای ربط برای درک پیام نقش‌آفرینی می‌کند. «هم» در این قسمت با ایجاد پیوند بین واحدهای ربط، از طریق فراهم کردن تأثیرات شناختی لازم مخاطب را در راه رسیدن به ربط در کوتاه‌ترین مسیر، هدایت می‌کند. در واقع، این واژه از طریق تقویت و تأیید فرض‌های شکل گرفته و جاری منجر به تولید تأثیرات شناختی می‌شود. در پاره‌گفتارهای قبل، صحبت از پیر شدن، سیبیدی مو، گذر زمان، سخت گذشتن روزگار شده بود و در این قسمت احمد ضمن صحنه گذاشتن بر آن فرض‌ها، وضعیت فعلی خود و ماری را متأثر از آن فرض‌ها و در اصل گذر زمان می‌داند و آن فرض‌ها را نیز تقویت کرده و به‌عنوان پیش‌انگاری در اختیار ماری قرار می‌دهد.
تابلوی بهینگی‌ای که می‌توان ترسیم کرد به‌صورت زیر خواهد بود:

پاره‌گفتارها (گزینه‌ها)	افزایش تأثیرات شناختی C1	کاهش تلاش پردازش C2
(۱) احمد: (به شوخی) پیر شدی تو «هم».		
(۲) همان‌طور که زمان برای من سخت گذشته، موهایم را سفید کرده و پیر شده‌ام، زمان برای تو هم سخت گذشته، موهای تو را سفید کرده است و تو پیر شده‌ای.		*

در این تابلو هم گزینه‌ی شماره (۱) که دارای نقش‌نمای گفتمان (محرک پیش‌انگاری) است، در مقایسه با گزینه فاقد آن گزینه‌ی (۲) قرار گرفته است. در گزینه‌ی (۱) وجود «هم» در جمله باعث می‌شود که محیط شناختی متقابل جهت استنباط با سادگی هر چه تمام‌تر شکل بگیرد و فرض‌های تولید شده در قسمت‌های

پیشین متن تأیید شوند و در نتیجه تأثیرات شناختی هم که همانا در اثر همین روابط فرض‌ها با یکدیگر شکل می‌گیرند، به‌وجود آیند؛ در ضمن تمامی این فرایندها با صرف کمترین زمان ممکن نسبت به گزینه‌ی (۲) انجام می‌گیرد. بنابراین هر دو محدودیت ارضا می‌شوند و گزینه (۱) بهینه خواهد بود. اگرچه گزینه‌ی (۲) هم فرض‌های مفروض گزینه (۱) را داراست اما از آنجایی که در قبال پیچیدگی زبانشناختی مثلاً بیان تعداد زیاد پاره‌گفتار، تأثیری در نوع و میزان تأثیرات شناختی ندارد، نمی‌تواند گزینه بهینه باشد.

همچنین، در متون روایی مثل فیلم‌نامه‌ها، نویسنده از همان ابتدا برای یکپارچگی هر چه بیشتر و درک و تفسیر بهینه، علاوه بر تمرکز بروی قسمت‌های مختلف متن در برقراری ربط، در چگونگی تولید و چگونگی درک، به تعبیر بلیس (۱۹۹۰)، از یک ربط فراگیر یعنی ربطی که کل اثر خودش را با آن منطبق می‌کند علاوه بر ربط موضعی، پیروی می‌کنند و در نهایت منجر به تولید یک متن بهینه می‌شوند. در واقع نویسنده با بهره‌گیری از ابزارهای متنوع مثل نقش‌نامه‌های گفتمان، می‌تواند ارتباط بین واحدهای ربط را با اقتصادی‌ترین شکل ممکن سامان بدهند.

سمیر: (به احمد) سلام ... سمیر. احمد: سلام ... احمد ... ببخشید، دستام کثیفه.

سمیر: مگه راهش گرفته باز؟ احمد: باز شد... باید ببندمش فقط.

در این سکانس، سمیر و احمد برای اولین بار یکدیگر را ملاقات می‌کنند. سکانس در آشپزخانه خانه ماری است و احمد به‌عنوان شوهر ماری که مدت زیادی از هم دور بوده‌اند و قرار است از هم طلاق بگیرند و سمیر به‌عنوان فردی که قرار است با ماری ازدواج کند در مقابل هم قرار گرفته‌اند. احمد در حال باز کردن سیفون است. سمیر با استفاده از نقش‌نمای گفتمان «باز»، علاوه بر این که به احمد نشان می‌دهد که این اتفاق قبلاً هم افتاده است، فرض‌های دیگری را هم برای احمد به دنبال دارد، این که او (سمیر)، قبلاً هم اینجا آمده، قبلاً هم به ماری در این خصوص کمک کرده و از همه مهم‌تر این که رابطه او با ماری اینقدر نزدیک بوده که وارد حریمش بشود و این مهم‌ترین پیام و فرضی است که واژه «باز»، منجر به شکل‌گیری آن در ذهن احمد می‌شود و منجر به گسترش محیط شناختی متقابل مشارکان می‌شود. این فرض‌ها همان پیش‌انگاری‌ها هستند. کارتتونن^۱ (۱۹۷۴)، معتقد است که هر جمله‌ای در بافت‌های مختلف، پیش‌انگاری‌های متفاوتی می‌تواند تولید کند. نقش‌نمای گفتمان «باز» در این سکانس، به‌عنوان محرک پیش‌انگاری چنین فرض‌هایی را برای ایجاد بافت مناسب و فراهم کردن مقدمات لازم جهت برقراری ربط و در نهایت استنباط فراهم می‌کند. نکته جالب توجه این بخش این است که معمولاً پیش‌انگاری‌ها به‌عنوان پیام اصلی و پیش‌زمینه نیستند، ولی اینجا به‌عنوان پیام اصلی گوینده در اختیار شنونده قرار گرفته‌اند و احمد و تماشاچیان به سرعت، تأثیرات شناختی (تقویت فرض‌های شکل گرفته در جریان فیلم و تأیید آنها) را دریافت می‌کنند و با درک چنین فرض‌هایی باید به دنبال ادامه ماجرا و گفتگو باشند. بنابراین، وقتی دو شرط اصلی ربط برقرار می‌شود و هر دو محدودیت ارضا می‌شوند، متن نیز بهینه خواهد بود. تابلوی بهیئنگی این بخش هم به‌صورت زیر است:

پاره‌گفتارها (گزینه‌ها)	افزایش تأثیرات شناختی C1	کاهش تلاش پردازش C2
(۱) سمیر: مگه راهش گرفته «باز»؟		
(۲) قبلاً من اینجا بودم، سیفون قبلاً هم گرفته بوده، من و ماری رابطه نزدیکی داریم، در این خصوص من به ماری کمک کرده‌ام و...		*

از آنجایی که گزینه (۱) تأثیرات شناختی لازم را با سادگی و تحمیل بار پردازش کمتری نسبت به گزینه (۲) برآورده کرده است و بهترین صورت ممکن با بهترین معنای متناظر با آن همراه شده است و به‌عنوان گزینه‌ای که در آن هم (f) و هم (m) بهینه است، انتخاب می‌شود.

در نگاه اول، شکل‌گیری چنین فرضیاتی به‌عنوان پیش‌انگاری نسبت به پاره‌گفتار بیان شده شاید خیلی دور و عجیب به نظر برسد، اما وقتی به فیلم‌نامه به‌صورت یک کل - نظام - نگاه کنیم که تمام اجزای آن چه آنهایی که صریح بیان می‌شوند و چه آنهایی که تلویحی انتقال داده می‌شوند، چه آنهایی که زبانی هستند و چه آنهایی که غیر زبانی هستند، یک هدف یعنی رسیدن به ربط بهینه را دنبال می‌کنند و چنین هدفی هم براساس اهداف شناختی و ارتباطی مشارکان است، چندان دور از انتظار نیست. در حقیقت، این فرضیات خود محصول بافت هستند و هم در ادامه بافت را تقویت می‌کنند. بخشی از چنین بافتی چه ملموس و چه ذهنی، حتی قبل از فیلم‌نامه به‌صورت فرضیات در ذهن مشارکان وجود داشته و بعد از اتمام فیلم و فیلم‌نامه هم به‌صورت فرضیات در ذهن مشارکان باقی خواهند ماند تا در موقعیت‌های دیگر به‌کار گرفته شوند.

۵- نتیجه‌گیری

در این پژوهش به بررسی نقش‌نماهای گفتمان به‌عنوان «محرک‌های پیش‌انگاری» پرداختیم. در این مسیر، سه سکانس منتخب از دو فیلم‌نامه از اصغر فرهادی به‌عنوان داده مورد استفاده قرار گرفتند. نقش‌نماهای گفتمان این داده‌ها بر اساس تعریف جدیدی که برگرفته از مفاهیم نظریه ربط ارائه کردیم، انتخاب شدند. این داده‌ها را در چارچوب کاربردشناسی بهینگی دوسویه و با کمک گرفتن از نظریه ربط مورد بررسی قرار دادیم. نقش‌نماهای گفتمان با تولید بافت توسط پیش‌انگاری، در رسیدن به تأثیرات شناختی و کاهش زمان پردازش آنها، هدایت‌گر هستند. یعنی، نقش‌نماهای گفتمان با فراهم کردن مقدمات لازم جهت برقراری ربط و در نهایت تولید بافت، این امکان را به تولیدکننده متن می‌دهند که بتواند معنا و قصد خود را با وضوح بالا و کمترین زمان انتقال دهد و مخاطب هم، پیام را صحیح و سریع درک کند. این رویکرد نشان داد که هر آنچه وارد متن می‌شود یا باید خودش مستقیماً منجر به تولید تأثیرات شناختی و کاهش سرعت پردازش آنها شود که در این صورت در سیستم شناختی مخاطب مرتبط و در نتیجه قابل درک خواهد شد و یا شرایط و مقدمات لازم ربط را برای دیگر فرض‌ها آماده می‌کند تا تفسیر شوند. در هر دوی این موارد، نقش‌نماهای گفتمان نقش دارند. همچنین به جای محدودیت‌های مرسوم در کاربردشناسی بهینگی، از نظریه ربط کمک گرفتیم و فقط یک محدودیت را

برای رسیدن به بهینگی انتخاب کردیم و آن هم محدودیت ربط بود که براساس آن فقط نسخه قوی کاربردشناسی بهینگی را پذیرفتیم. در زمینه انتخاب گزینه بهینه به معیارهای دقیق‌تر، صریح‌تر و کارآمدتری رسیدیم. معیارهایی که نه براساس یک زبان خاص بلکه طبق قوه شناخت انسان انتخاب شده‌اند، بنابراین طبق اصول پایه نظریه بهینگی، جهانی و ذاتی هستند.

بر این اساس بهینگی در متن، نتیجه تعامل فرض‌هایی است که در ذهن مشارکان آن شکل می‌گیرد؛ چنین تعاملی براساس محدودیت‌های ربط باید بیشترین تأثیرات شناختی را با کمترین تلاش پردازش ارائه دهد؛ نقش‌نماهای گفتمان این امکان را در متن فراهم می‌کنند.

منابع

- آرام، یوسف. و مشکین‌فام، مهرداد (۱۳۹۷). «بررسی پیکره‌بنیاد گفتمان‌نمای "خب" در زبان فارسی»، فصل‌نامه زبان‌شناسی اجتماعی، دوره دوم، شماره اول: ۲۱-۹.
- حجتی‌زاده، راضیه (۱۳۹۶). «تأثیر نقش‌نماهای گفتمان "او" و "فاء" در تحلیل معنی آیات قرآن»، فصلنامه پژوهش‌های زبان‌شناختی و قرآن، شماره دو: ۱۶۰-۱۳۹.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۵). *زبان‌شناسی نظری، پیدایش و تکوین دستور زایشی، ویراست سوم*، تهران: انتشارات سمت.
- فرهادی، اصغر (۱۳۹۳). *هفت فیلم‌نامه از اصغر فرهادی*، تهران: نشر چشمه.
- نورا، اعظم (۱۳۹۴). «بررسی نقش‌های گفتمانی - کاربردشناختی کاربرد امتیازی نقش‌نماهای گفتمان در زبان فارسی عامیانه»، در سومین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های کاربردی در مطالعات زبان، تهران.
- Beeching, Kate (2016). *Pragmatic Markers in British English: Meaning in Social Interaction*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Benz, Anton; Mattausch, Jason (2011). *Bidirectional Optimality Theory*, Amsterdam: John Benjamin's publishing.
- Blass, Regina (1990). *Relevance Relations in Discourse*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Blutner, Reinhard (1998). "Lexical pragmatics", *Journal of Semantics*, 15: 115-162.
- Blutner, Reinhard (2000). "Some aspects of optimality in natural language interpretation". *Journal of Semantics* 17: 189-216.
- Blutner Reinhard (2004). "Pragmatics and lexicon". *Handbook of pragmatics*. Blackwell.
- Blutner, Reinhard (2016). "Formal Pragmatics" In: *The Oxford Handbook of Pragmatics*. Ed. Yan Huang Chapter: 15, Oxford: Oxford University Press.
- Blutner, Reinhard; de Hoop, Helen; Hendriks, Petra (2006). *Optimal Communication*. Stanford: CSLI publication.
- Blutner, Reinhard & Zeevat, Henk (2009). "Optimality-Theoretic Pragmatics". *Fontes Artis Musicae*, 1: 1-25.
- Bonifazi, Anna; Drummen Anne, & de Kreij Mark (2016). *Particles in Ancient Greek Discourse: Five Volumes Exploring Particle Use Across Genres*. Washington, DC.

- Carnap, Rudolf (1947). *Meaning and Necessity*. The University of Chicago Press, Chicago & London.
- Crible, Ludivine (2018). *Discourse Markers and (Dis) fluency*. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Escandell Vidal, Victoria; Leonetti, Manuel (2006). "Remarks on Optimality-Theoretic Pragmatics". M. Carretero y otros (eds): *A Pleasure of Life in Words*. A Festschrift for Angela Downing (vol. I). Madrid: UCM-Departamentos de Filología Inglesa I y II, pp. 489-513.
- Furkó, Peter (2020). *Discourse Markers and Beyond: Descriptive and Critical Perspectives on Discourse-Pragmatic Devices across Genres and Languages*. Palgrave Macmillan.
- Gabarró-López, Silvia (2020). "Are discourse markers related to age and educational background?" A comparative account between two sign languages. *Journal of Pragmatics*, V. 156: 68-82.
- Grice, Paul (1975). "Logic and conversation." *Syntax and Semantics 3: Speech Acts*, P. Cole & J. Morgan (eds), 41-58. New York NY: Academic Press.
- Michael Alexander Kirkwood Halliday and Christian Matthias Ingemar Martin Matthiessen (2014). *Introduction to Functional Grammar*. 4th ed. London and New York: Routledge.
- Hansen, Maj-Britt Mosegaard (2006). "A dynamic polysemy approach to the lexical semantics of discourse markers (with an exemplary analysis of French toujours)". In: Fischer, K. (Ed.), *Approaches to Discourse Particles*. Elsevier, Amsterdam, 21- 41.
- Hendriks, P., & de Hoop, H (2001). "Optimality theoretic semantics" in *Linguistics and Philosophy*, 24: 1-32.
- Laurence Robert Horn (1984). "Toward a new taxonomy for pragmatic inference: Q-based and R-based implicatures," in D. Schiffrin (ed), *Meaning, Form, and Use in Context: Linguistic applications*, Georgetown University Press, Washington, 11-42.
- Levinson, Stephen (1983). *Pragmatics* (Cambridge Textbooks in Linguistics). Cambridge: Cambridge University Press.
- McCarthy, John (2002). *A Thematic Guide to Optimality Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Prince, Alan; Smolensky, Paul (1991). "Optimality" Talk given Arizona Phonology Conference 3. University of Arizona, Tucson.
- Prince, Alan; Smolensky, Paul (1993). *Optimality Theory. Constraint Interaction in Generative Grammar*. Oxford: Blackwell.
- Russell, Bertrand (1905). "On Denoting". *Mind*, 14(56), new series, 479-493. Retrieved July 10, 2021, from <http://www.jstor.org/stable/2248381>.
- Schiffrin, Deborah (1987). *Discourse markers*. (Studies in Interactional Sociolinguistics 5). Cambridge: Cambridge University Press.
- Simons, Mandy (2005). "Presupposition and relevance". In the book: *Semantics vs. pragmatics*. Ed. Z. Szabo. Oxford: Oxford University.
- Smolensky, Paul; Géraldine, Legendre (2006). *The harmonic mind: from neural computation to optimality-theoretic grammar*. Cambridge, Mass: MIT Press.
- Sperber, Dan; Wilson, Deirdre (1986). *Relevance: Communication and Cognition*. Blackwell: Oxford. 2nd edition, (1995).

-
- Stalnaker, Robert (1974). “Pragmatic Presuppositions”, in Milton K. Munitz and Peter K. linger (eds.). *Semantics and Philosophy*. New York: New York University Press: 124-150.
 - Van Rooy, Robert (2004). “Relevance and Bidirectional Optimality Theory”. In: Blutner Reinhard, Zeevat Henk. *Optimality Theory and Pragmatics*. Palgrave: 173-210.
 - Wilson, Deirdre (2016). “Relevance Theory”. To appear in Y. Huang (ed.) *Oxford Handbook of Pragmatics*. Oxford University Press.
 - Wilson, Deirdre and Sperber, Dan (2012). *Meaning and Relevance*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - Zipf, George Kingsley. (1949). *Human behavior and the principle of least effort*. Cambridge, (Mass.): Addison Wesley Press, pp. 573.